

متن سخنرانی آقای بهرام چوبینه در شهر کلن آلمان
Souterrain در 26 مارس. 26-03-2005

ایران سرزمینی کهن و باستانی ست و مانند همه کشورهای کهن و باستانی آفریننده فرهنگ، تمدن، دین، فلسفه، آرا و اندیشه‌های گوناگون بوده. ایرانیان به دیگر کشورها یورش برده اند و متقابلاً اقوام و طوایف بسیاری نیز به کشور ما حمله کرده اند. کسانی به کشور ما پناه آورده و یا کوچیده اند و در فرهنگ ایرانی ذوب شده و در بعضی موارد بیش از ایرانیان تعصب ملی نشان داده اند.

تخت جمشید، شوش، پاسارگارد و نیشابور، نشانی از شکوه و عظمت تمدن و فرهنگ کهنسال این کشور باستانی و تاریخی ست و هنوز آثار باستانی این فرهنگ و تمدن در سراسر ایران موجود است و سنت‌های دیرینه در زندگی ما نفوذ دارند (1).

پیروان ادیان و آیین‌های میتراپی، زروانی، زرتشتی، مانوی، مزدکی، یهودی، مسیحی و غیره از دیرباز در ایران زندگی کرده اند و هنوز هم با وجود مشکلاتی که برای آنان در کشور ما وجود دارد، کسان بسیاری به برخی از این ادیان ایمان دارند و یا هنوز به آنها علاقمندی و احترام نشان می‌دهند. از ادیان، مذاهب و فرقی که در طول 1400 سال پس از یورش تازیان به ایران وجود آمده و یا ایرانیان در پایه‌گذاری آنها نقش ماثری داشته اند، در فرصت دیگری باید سخن گفت. با این همه هویت ایرانی پس از سالهای طولانی‌طور و تکامل به هیچ وجه ارتباطی با دین و نژاد و فرهنگ مشخصی ندارد، نه آن زمانی که اکثر ایرانیان زرتشتی بودند، نه اکنون که اکثریت مردم ایران مسلمان و شیعه هستند. ایرانی کسی ست که با هر نوع عقیده مذهبی و سیاسی در این سرزمین و در میان همین فرهنگ کهن و رنگارنگ و متنوع متولد شده، رشد و نمو یافته و به زندگی دلخواه خویش پرداخته است. «ایران اسلامی»، «اسلام ایرانی» و «میهن اسلامی» واژه‌هایی پوچ و بی‌بنیان هستند که تنها در مغزهای کوچک عوام فریبان و واپس‌گرایان وجود دارد و نه در اندیشه بالنده و مترقی ایرانی.

امپراتوری ساسانی در حدود سال 651 میلادی که در اثر جنگ‌های داخلی و خارجی و دخالت روحانیون متعصب زرتشتی ناتوان و مفلوک شده بود، در مقابل اعرابی که در زیر لوای اسلام، هویت و اتحاد جدیدی یافته بودند، شکست خورد.

به قول زنده یاد علی دشتی نویسنده متاخر عصر بیداری ایرانیان در کتاب فاخر و مستند «23 سال»:

«ایران شکست خورد، متوالیا شکست خورد... به طور ننگین و دردناکی شکست خورد، شکستی که استیلای اسکندر و یلغار مغول در جنب آن کم‌رنگ است».

ایرانیان بنا بر تحقیق دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد تاریخ در کتاب بسیار خواندنی «دو قرن سکوت» قرن ها در مقابل مهاجمین و آرا و اندیشه های دینی آنان به اشکال مختلف مقاومت کردند و بنا به نظر مطلعین و محققین مسائل ایران این مقاومت حتی تا به امروز هم ادامه دارد.

فرهنگ و تمدن ایران پس از یورش تازیان سالهای طولانی دستخوش فراز و نشیبهای گوناگونی شده و اقوام و طوایف مختلفی در ایران حکومت کردند. ایرانیان مورد هجوم قرار گرفته و به دیگران هجوم بردند.

دین رسمی ایران پس از حمله تازیان تا اوایل قرن 16 میلادی سنی گری بود و ایرانیان نهصد سال به یکی از فرق سنی (حنبل، حنفی، شافعی، مالکی) اعتقاد داشتند. ایرانیان بنا به نظر محققین اسلامی خود موسس فرق فراوانی در دین اسلام شدند و در تمامی فرهنگ اسلامی نقش اساسی و موثری داشتند (2) به هر روی، با برق تیغ و چماق قزلباشان، ایرانیان سنی آرام آرام در اثر فشار و یا به دلخواه شیعه شدند. فراموش نکنیم که روند شیعی سازی ایرانیان تا اواسط دوران قاجاریه ادامه پیدا کرد.

ایران با ظهور صفویه و ایجاد مذهب تشیع روی آرامش ندید و این مذهب هرگز سبب وحدت ملی نگردید. مورخین بیش از 200 جنگ کوچک و بزرگ تنها در دوران صفویه گزارش می کنند. اما تغییر مذهب در ایران یک نقطه عطف تاریخی در روند تحولات فرهنگی و سیاسی بود.

سلسله صفویه به سبب نفوذ روحانیون قشری در کار سیاست از تعداد کمی افغانی شکست هولناکی خورد و سلسله افشاریه و سپس زندیه در عرصه تاریخ ایران پیدا شدند و سرانجام ایران به عهد قاجاریه رسید.

در اینجا فرصت آن نیست که قرنهای متوالی دگرگونیهای سیاسی و تحولات غم انگیز و خشونت بار این روزگار پرمحنت را یک به یک بررسی کنیم. خواننده را به آثاری که درباره تاریخ ایران نگارش یافته حواله می دهیم. تذکر این مطلب اما ضروریست که کتابهایی را باید خواند که از جانب استادان تاریخ ایران نوشته شده و نه از سوی کسانی که میل داشته اند به بهانه تاریخ نویسی، اعتقادات مذهبی و سیاسی خود را مشروعیت بخشند (3)

اگر شتابزده قرنهای تحولات سیاسی و فرهنگی ایران را بدون بررسی جزییات پشت سر می گذارم و شما را به عصر قاجاریه می کشانم نه به این دلیل است که آنچه در حوزه فرهنگ و سیاست تا به قدرت رسیدن قاجاریه روی داده ناچیز است و بازگردنی نیست. نه، چنین نیست. زیرا فرصت کافی برای بیان آن نیست، از این روی پیرامون تحولات تاریخی عصر قاجاریه بیشتر می گویم، زیرا آنچه در قرن نوزدهم در ایران اتفاق افتاده، واکنش روح ایرانی در برابر مهمترین آزمون تاریخی پس از هجوم تازیان به ایران است. و این واکنش همانا برخورد فرهنگ ایران با فرهنگ غرب است. این برخورد که گاهی به «تجدد طلبی» و «ترقی خواهی» و یا «آزادی خواهی» تعبیر شده، و سبب پیدایش «عصر بیداری» و «عصر روشنگری» در ایران شده است.

برخورد و تلاقی دو فرهنگ شرق و غرب که منجر به نوعی پذیرش اندیشه های اروپایی در متفکرین ایرانی شده با انقلاب فرانسه آغاز و با توسعه طلبی های سیاسی و اقتصادی غرب در آسیا و آفریقا توسعه یافته است.

انقلاب فرانسه در (1789) از یک سو نتیجه رنسانس (نوزایی و تولد دوباره Renaissance) عصر احیا و تولد و تجدید در ادبیات و هنر در اواخر قرن 15 میلادی و رفرماسیون (اصلاحات Reformation) در اوایل قرن 16 میلادی (سال 1517 میلادی همزمان با انتشار بیانیه مارتین لوتر بینانگزار آلمانی مذهب پروتستان) بود و از سوی دیگر زاینده عصر روشنگری یا روشنایی (Aufklärung / Lumieres / Enlightenment) در قرنهای 17 و 18 میلادی.

درست در همین زمان ایران اواخر دوران زندیه را می گذراند و دستخوش ناآرامیهای قدرت طلبانه قبایل شده بود. با قتل کریم خان زند در 1794 میلادی و پس از یک سلسله جنگهای محلی سرانجام آغامحمدخان قاجار به سلطنت رسید و در 1797 میلادد مقتول شد. فتحعلی شاه برادرزاده آغامحمدخان دومین شاه قاجار در همین سال به سلطنت رسید.

آقا محمد خان به سوگواری های مذهبی و براه انداختن دسته های سیاه پوش سینه زنی و خواندن نوحه های جانگداز رغبت داشت و از هر بهانه ای برای روضه خوانی و سوگواری استفاده مینمود. گرچه شیعه ای متعصب بود و به روحانیون احترام میگذاشت ولی روابط نزدیکی با آنان نداشت و آنان نیز برای او احترام و اعتباری چندان قائل نبودند. یکی از اقدامات ابلهانه وی حمله به گرجستان بود. شاه قاجار گرجستان را گرفت ولی مردم تفلیس را قتل عام کرد و تنفر از این رفتار سبب شد که گرجیها به روسیه متوسل شوند و روسها آن سرزمین را در سال 1800 میلادی بطور کامل الحاق بروسیه کردند. در نتیجه میان ایران و روسیه در 1804 میلادی جنگ در گرفت و این جنگ پس از ده سال با پیمان ننگین گلستان به پایان رسید.

همزمان با پیروزی انقلاب آمریکا پس از جنگهای استقلال در 1776 که نخستین قانون اساسی دموکراتیک جهان دستاورد آن بود و 13 سال بعد از جنگهای استقلال در آمریکا، انقلاب فرانسه در 1789 که شعار معروف «آزادی، برادری، برابری» را بر تارک خود داشت و بطور کلی با شروع تحولات سیاسی و فرهنگی گسترده و بنیادین در غرب، فتحعلیشاه قاجار در 1797 بحکومت رسید و شیوه حکومتی قرون وسطا را در ایران ادامه داد. نخست این سلسله بر قدرت جنگی ایل قاجار متکی بود و افتخار سرکردگانش در این بود که خود را از نژاد ترک بدانند. فتحعلی شاه در قصیده ای سلطنت عمومی خود آغامحمدخان قاجار را برابر با رسالت و پیامبری رسول الله می دانست و مدعی بود: «دو محمد در جهان پیدا شد از ترک و عرب...»

شاه و درباریان قاجار زمانی که از زبان هانری دوپرن، عضو هیات نظامی فرانسه در ایران از انقلاب فرانسه و اصول قوانین اساسی و مواد حقوق بشر مندرج در آن آگاه شدند، همگی به شدت شگفت زده گشتند. هانری دوپرن می نویسد: «گویی از کتاب هزار و یک شب برای آنها سخن می گویم» (4)

لارم به یادآور است که روحانیت شیعه پس از سقوط صفویه سالهای طولانی تا سلطنت فتحعلی شاه (1797-1864) در کنار دستگاه حکومت و قدرت وجود داشت اما از نفوذ چندان برخوردار نبود. بطور کلی سلاطین قاجاریه هیچگونه ریشه ای مردمی در جامعه ایران نداشتند و مردم نیز کمترین علقه مذهبی و یا ملی با آنان احساس نمی کردند. به همین دلیل ضرورت داشت تا ایشان پس از طی دوران جنگهای داخلی که برای تحمیل حکومت خویش به ایرانیان انجام دادند که بسیار خونین و وحشیانه انجام گرفت، سیاستهایی را در جهت تثبیت خود و مشروعیت بخشیدن به قدرت خود و کسب مقبولیت ملی و دینی پیش گیرند. از آن جمله سیاست بر قراری روابط نزدیک با روحانیون بود که نهایتاً زمینه ساز جهش قدرت روحانیون و بهره گیری زیرکانه آنان از فرصت ایجاد شده در آن دوران گردید و فصل جدیدی را در ارتقاء پایگاه اجتماعی و سیاسی روحانیون و دخالت بیش از اندازه آنان در اداره حکومت و سیاست گردید.

فتحعلیشاه برای جلب رضایت روحانیون به همکاری با حکومت قاجارها به احداث مساجد، حمام، کاروانسرا در راه نوار مشهد و معصومه در قم و غیره کرد. به دستور وی قبه سیدالشهداء تعمیر و تذهیب گردید و مسجد امام حسن عسگری

مرمت شد. تعمیر گنبد و کشیدن شبکه طلایی تازه ای در اطراف مقبره معصومه در قم و تزئین شاه چراغ در شیراز از جمله اقدامات وی است. ساختن مدارس طلاب در سراسر ایران و واگذاری آن به مجتهدین از جمله کارهای دیگر فتحعلیشاه در دوره پادشاهی وی است. وی همچنین بانی و سازنده معروفترین مدرسه طلاب در ایران، یعنی مدرسه فیضیه در قم است. (5)

فتحعلی شاه صاحب 700 زن در حرمسرای خود بود و هزاران شاهزاده به جامعه ایران هدایت کرد! وی انسانی خرافی و بسیار فشری بود. برای درک دانش سیاسی و اطلاعات دینی وی همین بس که به پرسشهایی اشاره کنیم که وی در نامه ای به یکی از علمای شیعه زمان خود یعنی شیخ احمد احسائی مطرح می کند. این پرسشها میزان عقل خاقان جهانگشا و نیز مشکل گشایان جامعه آن دوران یعنی ملایان را نمایان میکند:

- 1- استفسار از کیفیت نکاح در جنت؟
- 2- آیا اهل جنت بیش از چهار زن عقدی می توانند تزویج نمایند یا نه؟
- 3- تنعم جنت مثل تنعم دنیاست یا طور دیگر است؟

شیخ احسائی در پاسخ به پرسش نخست می نویسد: جماع در جنت 40 سال طول می کشد!

در زمان فتحعلی شاه در برخی از شهرها روحانیون بیش از نمایندگان و ماموران دولت و حکومت از قدرت و نفوذ برخوردار بودند. در اصفهان حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی حاکم مطلق بود و والی اصفهان را که نماینده و منتخب شاه بود به چیزی نمی گرفت. در کرمانشاه آقا محمدعلی بهبهانی یکی از روحانیون مشهور، صوفیه را می گرفت و توبه می داد و اگر توبه نمی کردند می کشت. در ملایر یکی از پسران فتحعلی شاه به نام شاهزاده شیخ الملوک که حاکم آن شهر بود به اغوای یکی از روحانیون که مدعی بود با اجنه روابطی دارد، عاشق دختر شاه پریان شد و سرانجام نیز با پرداخت مبلغی کلان به همان ملا صیغه عقد او و دختر شاه جنیان خوانده شد! این ماجرای مضحک را شاهزاده جهانگیر میرزا در کتابی به نام «تاریخ نو» به تفصیل شرح داده است (6)

در زمان فتحعلی شاه بود که رسوخ و نفوذ ملایان و روحانیون در امور کشورداری و سیاست رو به فزونی نهاد و حتا سید محمد مجاهد فتوا به جهاد علیه روسها داد که ایرانیان شکست خوردند و سرزمینهای وسیع شمالی رود ارس به دست روسها افتاد و دو قرارداد ننگین گلستان در 1814 و ترکمانچای (1828) بسته شد که بر اساس آنها ایرانیان حتا حق نداشتند در دریای مازندران آبتنی کنند.

اگر جنگ اول میان روس و ایران بر اثر خونخواری آقا محمد خان قاجار به گرجستان ایجاد گردید اما جنگ دوم ایران روس بر اثر حماقت فتحعلیشاه و روحانیون متعصب و ابله شیعه و فتوای جهاد آنان علیه کفار روس آغاز و با شکست ننگین ایرانیان پایان یافت. پایان خفت بار این جنگ و اندیشه چگونگی سقوط ایران در اندیشمندان آن دوران سبب پیدایش فکر بیداری و روشنگری در ایران گردید و بحث پیرامون قدرت شاه و جدائی دین از سیاست میان ایرانیان تولد یافت.

بعد از اعلان جنگ و اعلان فتوای جهاد علیه کفار روس وسیله مجتهدین نجف و ایران با سرکردگی سید محمد مجاهد، در روز 31 اکتبر 1828 یعنی پانزده روز پس از همه گنده گویهای روحانیون و دربار مفلوک فتحعلی شاهی، ژنرال پاسکویچ وارد تبریز شد و مردم شهر تبریز طبق گزارش مؤلف فارسنامه ناصری در پشت پرچمی که میر فتح مجتهد تبریزی بدست گرفته بود به استقبال لشکر روس رفتند و بخاطر ورود ژنرال پاسکویچ شادی و راه را برای او گلباران و حتی گاو در جلوی پای او قربانی کردند!

در این هنگام عباس میرزا در شهر خوی بود. میر فتح مجتهد تبریزی پنهانی با فرماندهان روسی «بنای مراوده گذاشته» و مردم را علیه عباس میرزا می شورانید. دسیسه های میر فتح مجتهد به گوش مادر فتحعلیشاه که در تبریز اقامت داشت رسید و صلاح در این دید که میر فتح را در خانه خود «ضیافت نموده و بیست هزار تومان» (7) به او رشوه دهد تا بلکه دست از فتنه و دسیسه و کارهای خانانانه وی جلوگیری نماید. میر فتح مجتهد بیست هزار تومان را گرفت اما هم چنین «بنای مراوده» با ژنرالهای روسی را گذاشت و پنهانی به آنها «عرایض» می نوشت که «در تبریز چندان جمعیتی (منظور سرپاز است) نیست و اهل تبریز خواهان شما می باشند و اگر شما هزار نفر صالحات (سالدات، سرپاز) را در قلعه عباس آباد (تقریباً صدوبیست کیلو متری تبریز) بگذارید و با سه هزار نفر دیگر از راه مرند متوجه تبریز شوید، به محض این که اهل تبریز مستحضر از آمدن شما شوند، غوغا و شورش کرده لشکریان و مستحفظان ایران را مسلوب الاختیار کرده شهر تبریز را به تصرف دولت روس می دهند» (8)

نامه ها و «عرایض» میر فتح مجتهد تبریزی خائن مورد قبول و اطمینان ژنرالهای روس قرار گرفت و در روز 19 اکتبر وارد مرند شدند و شهر را تسخیر کردند. حاکم تبریز الله یارخان آصف الدوله هر چه کوشید نتوانست روحانیون را برای دفاع از شهر با خود همراه کند میر فتح مجتهد از فراز منبر آشکارا مردم را تشویق و دعوت کرد که شهر تبریز را به لشکریان روس تسلیم کنند و از «بیدادگریها و تاراج گریهای قاجارها» سخن راند...

در همین هنگام میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی مکتوبی از زبان عباس میرزا نایب السلطنه به میرزا عیسی قائم مقام و معروف به میرزا بزرگ می نویسد که سراسر شکوه و شکایت، بلکه دشنام به فقها و روحانیون و بویژه اعمال ضد میهنی میر فتح مجتهد است. من خوانندگان کنجکاو را به اصل نامه در کتاب منشآت قائم مقام حواله میدهم و تنها چند فراز آن را که مؤید خیانت اکثر روحانیون در همه ادوار ایران است نقل میکنم: ولیعهد عباس میرزا «می فرماید پلوهای قند و ماش و قح های افشرد و آس شماسست که حضرات (آخوند) را هار کرده است. اسب عربی بی اندازه جو نمی خورد و اخته قزاقی اگر ده من یکجا بخورد بد مستی نمی کند.... از تاریخی که شیخ الاسلام تبریز در فتنه مغول (فتوا داد که لشکر مغول مجاهدین دین سید المرسلین هستند و آنان را به تبریز فرا خواند) صلاح مسلمین را در اسلام دید، تا امروز چه در عهد جهانشاهی و مظفری، چه سلاطین صفوی، چه نادرشاهی و کریم خانی، چه در حکومت دنبلی و احمد خان، هر گز علمای تبریز این احترام و عزت و اعتبار و مطاعیت نداشتند، تا در این عهد. از دولت ما و عنایت ماست که علم کبریا به اوج سما افراشتند. سزای آن نیکی این بدیست. امروز که ما در برابر سپاه مخالف نشسته ایم و مایملک خود را بی محافظ خارجی به اعتماد اهل تبریز گذاشته، در شهر پایتخت ما آشوب و فتنه بکنند و دکان بازار ببندند و سید حمزه و باغ میشه بروند و شهرت این حرکت را (ژنرال) مرزویج در ملت روس دهند... روی اهل تبریز سفید!

اگر فتحعلی خان عرضه داشت و کدخدایان آدم بودند... فتح (میر فتح مجتهد) غیر علیم چه جرنت و قدرت داشت که مصدر این حرکات شود؟!»

رضا قلی خان هدایت در روضة الصفا مینویسد: «آقا میر فتح... بحکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز بود و ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبریز، در حفظ شهر و شهریان اطاعت روسیه را اولی و انساب و به صرفه وقت اقرب دانسته تن به متابعت آصف الدوله در نداد و از تسلیم و تمکین به روسیه سخن راند و عموم اهالی شهر را با خود مطابق و موافق کرد»

اوضاع تبریز پایتخت دوم و ولیعهد نشین ایران آن چنان به تحریک میر فتاح مجتهد علیه قاجارها به آشوب کشیده شد که حتی نوکران عباس میرزا صلاح را در این دیدند که مادر فتحعلیشاه و خانواده عباس میرزا را از ترس آنکه میر فتاح مجتهد آنان را تحویل ادتش روس دهد، از شهر خارج کنند. با همه این پیش بینی ها مردم تحریک شده و مقلدین میر فتاح مجتهد «در تعاقب اهالی حرم (شاه) قصد تطاول و چپاول کردند» حتا مادر شاه و همسر ولیعهد در خطر تجاوز عمال میر فتاح مجتهد قرار گرفتند. «در این هنگامه آقا میر فتاح (مجتهد) مذکور با کل اهالی شهر به دروازه کجیل آمده حکم به گشادن دروازه کرده، دروازه را فرو شکستند و توپچی را از بام دروازه تبریز افکندند و علم خود را برافراشته به استقبال نیارال (ژنرال) ارستوف چنانکه معهود بود تقدیم ورزید. تفنگچیان حصار (شهر) از ملاحظه این حال دست از محارست بروج برداشته متفرق شدند و هر یک به کنجی خزیدند» (9)

آصف الدوله حاکم شهر چاره ای نداشت و «در خانه یکی از رعایای محله خیابان مخفی» گردید و «آقا میر فتاح (مجتهد) و عموم اعیان شهر به نزد نیارال (ژنرال روس) رفته استدعای قدم او به شهر نمودند. در سیم شهر ربیع الثانی وارد (تبریز) و در دارالاماره خاص مکان گرفت».

خبر سقوط شهر مرند و از همه مهم تر شهر تبریز بویژه با فتوای میر فتاح مجتهد تبریز بگوش سربازان عباس میرزا رسید و سبب برهم ریختگی سپاه ایران شد و عده زیادی از «مجاهدین اسلام» فرار را بر دفاع از اسلام علیه کفر ترجیح دادند (10) و شهرهای خوی، مرند، تبریز، قراجه داغ، مشکین شهر، سراب، گرم رود، خلخال و مراغه «از اطاعت دولت علیه ایران» سر پیچیدند!

جهانگیر میرزا در تاریخ نو با جملاتی روشن که سبب شرم هر ایرانی است می نویسد: «نا معقولان مملکت و قوادان رعیت با اهل نظام روس و بزرگان ایشان مراوده کرده به جهت خوش آمد به قوادی (روسپیگری برای روسهای کافر) مشغول شدند و حفظ عصمت بسیار مشکل شد. بعضی از ریش سفیدان تبریز در این باب به آقا میر فتاح (مجتهد و حافظ بیضه اسلام و مسلمین) در جزو گفتگو کرده بودند. (جناب میر فتاح مجتهد) به زبان ترکی گفته بود که صالحات (سرباز روسی) بجای فرزندان منند، چگونه به اذیت و عزوبت (بی زنی) ایشان راضی شوم، العیاذ بالله» (11)

مقلدین میر فتاح مجتهد کاخ عباس میرزا را تاراج کردند، اما بدستور میر فتاح مجتهد انبارهای اسلحه و آذوقه و کارخانه توپ ریزی را دست نخورده تحویل لشکر روس دادند. روسها بلافاصله مالیات برای اصناف تعیین کردند و این سبب شورش و نا آرامی در تبریز شد. «میر فتاح مجتهد فوراً نزد پاسکویچ رفت و اطلاع داد که کارگزاران دولت ایران مردم را تحریک کرده اند... میر فتاح مجتهد صورتی از نامه‌های ایشان به پاسکویچ داد و چون آنها را زندانی کردند فتنه فرو نشست» (12)

همین میر فتاح مجتهد خانن به پاسکویچ ژنرال روس پیشنهاد کرد که عباس میرزا را میتواند وسیله عوامل خود دستگیر و تحویل سپاه روس دهد. اما ژنرال روس از روی دور اندیشی قبول نکرد. ژنرال پاسکویچ شورا‌ی را برای اداره آذربایجان تشکیل داد که عده ای از افسران عالی رتبه روس و همچنین مجتهد تبریز عالی جناب میر فتاح در آن شورا عضویت داشتند. پاسکویچ نامه ای به تزار نوشت و از خدمات میر فتاح مجتهد به دولت روسیه داد سخن داد و حتی پیشنهاد کرد که او را به روسیه و در نواحی فتح شده گسیل دارند زیرا وی معتقد بود در میان مسلمانان قفقاز خیلی بدرد روسها خواهد خورد. میر فتاح طبق عهدنامه ترکمن چای در ایران ماند و تبعه روسیه شد و بعدها باز هم خدمات فراوانی به روسها کرد...

چندان خالی از فایده نیست که ماجرای دیگری را از میر فتح مجتهد در اینجا نقل نماییم. در سال 1265 هجری مطابق با مارس 1849 میلادی در شهر تبریز قصاب گاوی را برای کشتن به سلاح خانه می برد. گاو زیان بسته که الهامی به او رسیده بود، از دست مرد قصاب فرار میکند و به «دهلیز بقعه صاحب الامر» که در میدان «صاحب الزمان»، در نزدیکی سلاح خانه است به رسم متداول روحانیون بست نشینی اختیار کرد و «رفت و به خفت». مردم تبریز معتقدند که یکی از «بزرگان طریقت در خواب و اگر نه در بیداری آن حضرت (صاحب الزمان) را در آن مقام بگذاشتن نماز» دیده. مردم خرافاتی آن زمان، چون این زمان با شنیدن این «قصه» آن محل را «میدان صاحب الزمان نام کردند و جعفر قلی خان دنبلی... در آنجا بنیان بقعه کرد و از کارداران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد». «میرزا علی اکبر» نامی که «به سفارت روس مترجم باشی بود» احتمالاً به دستور روسها که در تبریز بودند، برای احق ساختن مردم عامی و دلبری ملایان آن بقعه را «با آینه مزین کرد»، تبریزیان در «لیالی جمعه» به زیارت آن بقعه می رفتند و برای رفع حاجات خود شمعی روشن و گاه گاوی قربانی می کردند و اما بقیه ماجرا: «قصاب ریسمانی آنجا برد و به گردن گاو نهاد و بیرون کشید» اما با معجزه حضرت صاحب الزمان مرد قصاب «ناگاه از پای در افتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد».

شاهزاده نادر میرزا که همان زمان در تبریز بوده، مشاهدات خود را در «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» چنین آورده است: «به تبریز بوم به سال یک هزار و دوست و شصت و پنج از هجرت» روزی با شاهزاده محمد رحیم میرزا به عزم شکار آهو از شهر خارج شدیم. از فراز پل روشنایی های بسیار از سوی شهر پدیدار شد و هیاهویی بود. گفتیم شاید جانی آتش افتاده و آن روشنایی از آن است» و آن هیاهو به این سبب است «که به فرونشاندن آتش گرد آمده اند. عنان سبک کردیم. فراشی چند از شاهزاده برسیدند، تهنیت گفتند که حضرت صاحب الامر علیه السلام معجزی کرد. شهر و بازار چراغان کرده اند... به بازار رسیدیم همه دکانها پر چراغ و بانک صلوات بود و تهنیت، همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شد از مالیات و حکم حکام معاف است. پس از این حکم با (گاو) بزرگ مقام است. بدان سوی شدیم مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود و لولیان (روسپیان، فرهنگ معین) بر بام بودند، کوس همی زدند، آنجا سجده کردیم و بدرگاه شدیم. حکمران حشمت الدوله بنشسته بود. کجا یاری دم زدن داشت... مردم از هر سوی گرد آمدند که جای ارزن (انداختن) نبود. آن گاو را آقا میر فتح (مجتهد تبریز) برده بود، جلی از بافته کشمیر بر او انداخته، فوج فوج (دسته دسته) همی رفتند و بر سم آن حیوان بوسه همی زدند، و قیعه (در اینجا معنی مدفوع گاو را می دهد) آن (گاو) به تبرک همی ربودند. بزرگان به آنجا چراغانها و پرده ها به نذر همی بردند تا به جائیکه سفیر انگلیس چراغ بلور (چهل چراغ کریستال) بفرستاد و بیاویختند. آنجا خادم و فراشها بگماشتند. مردم نواحی فوج فوج با چاوش به زیارت همی آمدند. همه روزه معجزه ای دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گنگ بر زبان آمد و فلان لنگ پای کوفت. برخی از بزرگان بدینکار بیشتر قوت همی دادند تا یک ماه کس را قدرت نبود سخنی در کند. مردم غوغا هر یک هر چه میخواست میکرد و میگفت و به تن آن گاو موی نمانده همه برکنده بودند. یک تن دیدم از بزرگ زادگان تبریز ضعفی در باصره داشت، یک ماه به غرفه ای از آن غرف مسجد نشسته بود که شفا یابد تا از قضای ایزدی گاو بمرد... مردم غوغا اندکی از آن صولت نیفتادند تا دیر باز همی آمدند. خداوند روزی جمعی بدان جای حواله فرموده بود که سخت بینوا بودند» (13)

لسان الملک سپهر مؤلف «ناسخ التواریخ» همین ماجرا را تایید میکند و می نویسد «نقاره و کرنا» در بلای سر گاو مینواختند. نقاره زدن از عادات و رسوم مغولان و ترکان بود که برای احترام رنسای ایل و پادشاهان مینواختند. سپهر مینویسد که برای گاو صاحب الزمان مردم گاو قربانی میکردند و از سراسر آذربایجان «از بهر زیارت آن مقام، زن و مرد به انبوه برسیدند» بطوری در آذربایجان غموغا برخاست که حکام در بیم شدند که «مبدا از آن جنبش و شورش، فتنه حدیث شود که صلاح آن نتوان کرد» داستان گاو صاحب الزمان باعث گفتگو در پایتخت شد. امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدین شاه که اصولاً با دخالت ملایان و فقها در کار سیاست و مملکت مخالف بود و ماجرا را از مامورین خفیه خود شنیده بود دست بکار شد و بعد از کاوشها به این نتیجه رسید که این بار دست کنسول دولت انگلیس در کار است و جناب مستر استیونس در ماجرای گاو مقدس دخالت کامل دارد. در نامه ای به خاتم شیل همسر کنسول در ایران از دخالتهای بیجا و شیطنت آمیز کنسول انگلیس در تبریز گله میکند و م نویسد: «بعد از آنکه مردم اجامره و اوباش تبریز به جهت شرارتهای خودشان در امور ملکی و ائتلاف مالیات دیوانی از برای خود مامن و بستی قرار گذاشته و خود سرپها کنند. عالیجاه مشارالیه (کنسول انگلیس) به جهت تقویت آنها و استحکام خیالاتشان چهل چراغی به مسجد صاحب الزمان فرستاد و بر آنجا وقف کرده زیاد از حد باعث جرئت عوام و اشرار گشته پای جسارت را بیشتر گذارده اند تا از این خیالات عوام خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند...» (14)

میرفتاح مجتهد تبریز عامل اصلی این فتنه و آشوب بود. او بود که در مناقب گاو معجزات می ساخت و حتی مینویسند که نقاشان و شاعران شمایل گاو می کشیدند و اشعار سوزناک میسرودند. روحانیون پس از مرگ گاو تشیع جنازه مفصلی از گاو کردند....

اتحاد شاه و فقیه، یعنی حکومت مشروعه که از دوران صفویه و سپس قاجاریه در ایران مرسوم بود نتایج خود را پس از حمله افغان دو باره در دو جنگ میان ایران و روس ظاهر کرد و مردم ایران شاهد بی لیاقتی شاه و خیانت مجتهدین نجف و کربلا و بویژه میرفتاح مجتهد تبریز شدند. عامل اصلی شکست جنگ کسی جز مجتهدین نبودند و ایرانیان مجبور شدند پس از این جنگ خفت بار جریمه مالی فراوانی به روسیه تزاری بپردازند و تمامی قفقازیه بدست تزارها افتاد. تعداد زیادی از ایرانیان آواره گردیدند و مجبور به ترک میهن شدند و مهاجرت به ایران را بر سلطه تزارها ترجیح دادند. ایرانیانی که در سرزمینهای جدا شده از ایران در زادگاه خود ماندند با افکار دنیای جدید آشنا شدند و در پی پاسخ به این پرسش بر آمدند که علت همه این واماندگی و بیچارگی را بشناسند و آنان جوابی جز محدود کردن قدرت حکومت و دولت و جدائی دین از سیاست و خردگرانی پیدا نکردند.

فتوحات روسیه تزاری در شمال ایران فاصله بین آن کشور را با مستعمرات امپراتوری استعماری انگلیس در آسیا کم و کمتر می کرد. انگلیسیها چاره را در این دیدند که به ایران و مسئله ایران توجه بیشتری کنند. سه کشور روسیه، انگلیس و تاحدودی فرانسه به اشکال مختلف در پی نفوذ بر دستگاه حکومت در ایران برای تحکیم منافع خود بودند.

دوران سلطنت فتحعلی شاه 37 سال طول کشید و در همین دوران قفقازیه و به قول مورخان دوره قاجاریه 17 شهر قفقاز به دست روسها افتاد.

محمدشاه (1834-1848) چهارده سال حکومت کرد. او در عین حال که درویش منش بود، لیکن بی رحمی و قساوت را نیز با دینداری درآمیخته بود. قائم مقام فراهانی وزیر لایق محمدشاه به فرمان خود او به قتل رسید. به جای او میرزا آقاسی که شیوه ای آمیخته از دلقکان و صوفیان داشت به مدت 13 سال و تا پایان دوران محمدشاه امور کشور را به دست گرفت. در دوران محمدشاه بود که افغانستان بر اثر تحریکات روسها و توطئه انگلیسیها از ایران جدا شد. حجت الاسلام سیدمحمدباقر شفتی که در بالا از او نام بردیم «با سفیر انگلیس علیه حکومت متحد شد و همراه با روحانیان دیگر فتوا داد که لشکرکشی محمدشاه به هرات ضداسلام است» و حتا همین آخوند در اصفهان به دسیسه سفیر انگلیس به فکر خودمختاری افتاده بود! (15)

جنبش مذهبی بابیه در زمان محمدشاه و در سال 1848 میلادی در استبداد مطلق آغاز شد و کشتار آنان در دوران ناصری ادامه یافت. باید اعتراف کرد که کشتار بابیان مهمترین سرگرمی ناصرالدین شاه قاجار بود. دوران ناصرالدین شاه با راندن اندیشمندان به دیار بیگانه، مسافرت به فرنگ و زیارت کعبه و ملیجک بازی گذشت. درست همزمان با جلوس ناصرالدین شاه مانیفست حزب کمونیست توسط کارل مارکس، فیلسوف و اندیشمند آلمانی، منتشر شد و چندی بعد حزب سوسیالیست آلمان تاسیس گشت و تاریخ تحولات جهان را از زاویه نقش مردم و قشرهای فرودست جامعه در سرنوشت سیاسی کشورها به شدت تحت تاثیر قرار داد و سبب جنبشهایی در اروپا گردید. در ایران احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات پیدا شدند و تفکرات سوسیالیستی در میان اندیشمندان ایرانی گسترش یافت. جنبش مذهبی بابیه و تاثیر آراء و اندیشه های باب در حوزه دیانت اسلام سبب پیدایش رفورم فکری در میان شیعیان ایران شد. این بخش از عصر بیداری ایرانیان که یکی از بخشهای شیرین و پندآمیز تاریخ تحولات فکری ایرانیان است می باید جداگانه بررسی شود.

حکومت ناصرالدین شاه مبتنی بر استبداد و بوالهوسی بود. او با تحمیل فشارهای گوناگون مادی و معنوی بر پیکر محرومان جامعه و با اخذ وام های کلان و قراردادن منافع ملت و کشور در اختیار بیگانگان، به اروپا سفر کرد. سه بار سفر او به فرنگ و مشاهده آزادی های مردم کشورهای اروپایی نه تنها در جهت پذیرش حاکمیت مردم و کاهش فشار و خفقان حکومت استبدادی در او اثری نبخشید، بلکه این مشاهدات، وی را به شدت بیمناک ساخت و در پی بستن راه های ارتباطی با غرب برآمد. او از مسافرت ایرانیان به اروپا و بازشدن چشم و گوش آنان به وحشت می افتاد. ناصرالدین شاه در نامه ای به اعتمادالدوله صدراعظم خود نوشت:

«آقاسن بی اجازه رفته است. نمی دانم از شما اجازه گرفته رفته یا نه. در هر صورت او را باید زودتر به ایران مراجعت بدهند. خیلی خیلی بد است پای ایرانی این جورها به فرنگستان باز شود. اگر جلوگیری نشود بعد از این البته ده هزار ده هزار به فرنگستان برای دیدن خواهند رفت و خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت» (16)

میرزا آقاخان نوری، اعتمادالدوله، وزیر اعظم قبله عالم ناصرالدین شاه که پس از قتل امیرکبیر بر مسند صدارت نشسته بود، دشمن هر نوآوری و مخالف هر اندیشه ترقی خواهانه بود. حتا می خواست مدرسه نوبنیاد دارالفنون را ببندد. وی از نشر کتاب «مخزن الوقایع» نوشته میرزا حسن سرابی که در شرح سفارت فرخ خان امین الدوله به اروپا بود جلوگیری کرد و فرمان داد:

«البته نخواهید گذاشت این کتاب را باسمه نمایند که به همه جا منتشر شود و برای مردم درست آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شود که مصلحت نیست» (17)

تمامی دوران شاهان قاجار تا 1922 میلادی و نیز روحانیون به مبارزه علیه آزادی خواهی و جهت پایدار نگاهداشتن سنت های کهن ایلی و مذهبی در برابر گرایش های آزادیخواهانه غربی گذشت. شاهان قاجار، ایران را به صورت یک ملک اجاره ای به شمار می آوردند که مدت اجاره اش نامعلوم است!

در فضای تاریک استبداد و محیط سنت گرای دوران قاجار بود که فکر ترقی و پیشرفت به کندی وارد ایران شد. تلاشهای اندیشمندان و آزادی خواهان از جانب فقها و متشرعین به عنوان قطع ارتباط با سنت و دین تلقی می گردید و از همین روی به سختی با آن مقابله می کردند.

با وجود استبداد و سانسوری که بر کشور حاکم بود، ایرانیان آرام آرام با افکار نو آشنا شدند. بی تردید نفوذ تدریجی فرهنگ غرب در اندیشمندان ایرانی، سبب واکنشهایی در میان روحانیون و حکام می شد که جاهلانه نیز به مقابله با آن می پرداختند. از آنجا که فرهنگ سنتی با عقاید مذهبی مخلوط و ممزوج بود، روحانیون و حکام در مقابل اندیشه های نو قرار می گرفتند و طبیعتاً مخالف این اندیشه ها قلمداد می شدند.

آزادی خواهان و ترقی خواهان که از ستم مستبدین راهی کشورهای دیگر شده بودند در آنجا با افکار جدیدی آشنا شدند و همین امر آنان را برانگیخت تا کتابها و مقالاتی در بیان و شرح آن اندیشه ها برای ایرانیان بنویسند. در این آثار نفوذ اندیشه های اندیشمندان غربی که افکار عمومی را برای قبول انقلاب فرانسه آماده کرده بود به خوبی دیده می شود.

ترقی خواهی و تجدد و فکر آزادی و حکومت قانون (البته نه قوانین شرعی) در واقع اساس عقاید سنتی اسلام را تهدید می کرد. هر کس که سخنی از حقوق فرد و آزادی اندیشه می گفت از جانب روحانیون مرتد و کافر اعلام می شد. ترقی خواهان در شمار زنداقه و کفار قرار گرفتند. مفسد فی الارض و محارب با خدا از واژه هایی هستند که از همان دوران از جانب ملایان به کار گرفته شده اند.

نهضت تجدد خواهی نخست در میان نواحی مرزی ایران آغاز شد. به ویژه در آذربایجان و گیلان و مازندران که با کشورهای عثمانی و روسیه تزاری هم مرز و به اروپا نزدیکتر بودند.

آذربایجانیان سهم فراوانی در بیداری ایرانیان دارند. جنگهای ایران و روسیه قراردادهای ننگین گلستان و ترکمن چای، آوارگی و درماندگی آنان در سالهای جنگ و سپس جدا شدن قسمتی از خاک ایران تاثیر عمیقی در اندیشه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان گذاشت. داد و ستد با قفقازیه و سرزمین های عثمانی و مسافرت به آن کشورها برای خرید و فروش کالا و کار در آن نواحی سبب شد که آنان با فضای متعقل فرهنگ غربی آشنا شوند. همراه با کالاهای مصرفی ناگزیر افکار و اندیشه های آزادی خواهی و ضد استبدادی نیز وارد ایران شد و رونق می گرفت. این همان پدیده ای است که امروز نیز حکومت اسلامی را به وحشت انداخته است.

به هر روی، عده ای از ایرانیان که به سبب دو جنگ ایران و روس در قفقازیه مانده بودند و یا از جور و ستم حکام و روحانیون راهی قفقازیه و عثمانی شدند و الزاما با زبان و آثار فلسفی و سیاسی غرب آشنا گشتند.

برخورد دو فرهنگ کاملا متضاد، یکی از بیخ و بن سنت گرا و دیگری متعقل، ناگزیر سبب چالشهایی می گشت. اندیشمندان و ترقی خواهان که عطر فرهنگ اروپایی به مشامشان خورده بود، با کلمات و الفاظ نوینی سخن می گفتند و آرام آرام به نوشتن و تدوین آرا و اندیشه های خود پرداختند. روحانیون نه به این زبان آشنایی داشتند و نه اصطلاحات فرهنگ نو را می فهمیدند و نه پذیرفتن زبان اندیشه های نو به سود آنان بود. پیشروان و پیشاهنگان بیداری ایرانیان از آزادی و حقوق «ملت» و نه «امت» سخن می گفتند. استبداد و خودکامگی حکام و روحانیون را مورد انتقاد قرار می دادند. خواستار استقلال وطن بودند. واژه و مفهوم «وطن» در تمامی آثار عصر بیداری نقش ویژه ای بازی می کند. بزرگ شمردن فرهنگ باستانی ایران، بازگ کردن تمدن هخامنشیان و ساسانیان و شیفتگی به آن دوران در اکثر آثار عصر بیداری ایرانیان دیده می شود. واژه های «دیسپوتیسم»، «رولوسیون»، «فئاتیسم»، «سیویلیزاسیون»، «پروتستانیسیم»، «پارلمانت»، «شانزمان»، «لیبرال»، «پولیتیک»، «پاتریوت»، «آزادی»، «حکومت قانون»، «ترقی و تجدد» به آثار سیاسی و اجتماعی راه یافتند. از این لغات با دانی و آگاهی استفاده می شد. در شرح این واژه ها در فلسفه و علوم سیاسی و اجتماعی مقاله و کتاب نوشته می شد. نام ولتر، ژان ژاک روسو، ارنست رنان، استوارت میل، منتسکیو، دیدرو و دیگران در آثار این دوره تکرار می شود و پیشروان بیداری ایرانیان به تقلید از آنان کتابها نوشته اند.

دلبستگی روحانیون قشری به سنت گرایی از یک سو و جاذبه تمدن و فرهنگ نوین غربی برای اندیشمندان و ترقی خواهان از سوی دیگر، جامعه ایرانی را به چالش و مبارزه دعوت می کرد. این تضاد و دوگانگی را یکجا می توان در رسالات دینی روحانیون یافت که به نقل روایات مربوط به اجنه و ملانکه و احوال حور و غلمان و شرح دوزخ و بهشت، حلال و حرام، تقلید و اجتهاد به عنوان آخرین دستاوردهای «علمی» جهان اسلام پرداخته اند. در جای دیگر اما در آثار آزادی خواهان و تجددطلبان همه آنها به منزله خرافات نامعقول رد می شوند. نویسندگان عصر بیداری ایرانیان به دو مقوله بیش از هر چیزی توجه و انتقاد می کردند. یکی استبداد و دیگر تفسیر قشری و واپس مانده از دین اسلام توسط روحانیون.

عصر بیداری ایرانیان با نام و آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده (1815-1878) آغاز می شود. وی نخستین اندیشمند ایرانیست که می باید نام او را با احترام و بزرگی ببریم. میرزا فتحعلی آخوندزاده در خانواده طبقه متوسطی از آذربایجان پرورش یافت، پدرش تبریزی، جدش رشتی و مادرش مراغه ای است. به همین سبب همیشه خود را از نژاد «پارسیان» و ایرانی و میهنش را ایران میدانست. وی در سال 1812 در روستای نوخه از محلات شهر شکی از بلاد قفقاز که هنوز به تسخیر روس در نیامده بود و خاک دولت ایران بود به دنیا آمد. شکی در سال 1828 با معاهده ترکمانچای رسماً به دست روسها افتاد و اکنون بخشی از جمهوری آذربایجان به شمار می رود.

به این سبب آخوندزاده نامیده شد زیرا در نزد عمومی مادری خود آخوند علی اصغر بزرگ شده و در جوانی میل داشت که بماند عمومی مادرش آخوند شود. وی دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود را در ایران و در شهر اردبیل گذراند. یکسال قبل از جنگ دوم ایران روس همراه مادر و عمویش به شکی رفت در این زمان آخوندزاده 17 ساله بود.

وی به زبانهای روسی، ترکی و فرانسه آشنایی کامل داشت و حتا به عنوان مترجم در ارتش روس کار می کرد. با این همه از فکر میهنش ایران دمی آسوده نشد و آثاری آفرید که تا کنون از ارزش و مقام آنها کم نشده و بر همه آثار متاخرین نویسندگان عصر بیداری ایرانیان تاثیر گذارده است. وی نمایشنامه هایی به سبک آثار مولیر و گوگول نوشته و در قفقاز بروی صحنه رفته و برخی از آثار وی به روسی و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است. اما مهم ترین اثر او «مکتوبات» نام دارد. آخوندزاده علیه استبداد شاهان قاجار و روحانیون می نوشت و همه نگون بختی های «عامه ملت» را در بیسوادی و جهل مذهبی و به قول خودش «فناتیک بودن عامه ملت» می دانست و گنااهش را به گردن «القبای تازی» می انداخت. او از این که مورد تکفیر روحانیون قشری قرار گیرد وحشتی به دل راه نمی داد و نوشت:

«چه لذت از آن زندگانی حاصل است که انسان شصت یا هفتاد سال چون حیوان در کوری عمر براند و به کوری هم از دنیا برود. باید دست به کاری زد که نفعی به خلق رساند. هرچه باشد، باشد. هرچه خواهند گفت، بگویند. غایتش این است که مرا تکفیر کنند، بهل بکنند. باک ندارم».

آخوندزاده نماینده تفکر علمی انتقادی است. پیشرو نمایشنامه نویسی در شرق است، مبتکر اصلاح خط و تغییر الفبا در جامعه اسلامی است. منتقد ادبی و در تاریخ نویسی سنت شکن است. پایه گذار اندیشه ناسیونالیسم ایرانی است. او اولین نقاد سیاست و دین اسلام است آخوندزاده اولین ایرانی است که تفکر جدائی دین از سیاست را بطور مطلق بیان و انتشار داده است. دشمن دولت استبدادی و هر گونه حکومت فردی است. هواخواه مشروطیت عقلی بر پایه حقوق طبیعی است. وی اندیشمندی است مادی و به اصالت ماده و عقل معتقد است. در آثارش از آزادی جسمانی و روحانی، مساوات حقوقی، عدالت، رفاه و ثروت، آزادی ملی، آبادی و استقلال وطن، ترقی و تمدن و سلطنت قانون به کرات سخن می رود. او در «مکتوبات» شاهکار انتقادی خود در یکصد و پنجاه سال پیش می نویسد:

«ای ایران، اکنون زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی خبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو [ناصرالدین شاه] دیسپوت، اهل تو فزون از حساب در ممالک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده در کمال ذلت به فعلگی و نوکری روزگار می گذرانند... باید دین از سیاست جدا شود و سلطنت، علما را در اداره [کشور] شریک خود نسازد... علمای روحانیه هرگز به امور مرافعه [قضات و دادگستری] مداخله نکنند... پادشاه حقیقی به کسی اطلاق می شود که تابع قانون بوده و در فکر آبادی و آسایش وطن و در فکر تربیت و ترقی ملت باشد... پادشاه اصلاً قدرت ندارد که برخلاف قوانین اقدام کند...»

میرزا فتحعلی آخوندزاده در نقد افکار قشری مذهبی مطالب فراوانی نوشته که در اینجا فرصت نقل همه آنها نیست و تنها به گزیده ای از کلمات او اشاره میکنم:

«اگر جهنم راست است خالق رحیم و عادل در نظرها یک وجود نامحبوب، یک وجود مکروه و ظالم مشاهده می شود و اگر دروغ است پس ای واعظان و ای عالمان و ای شارلاتانان! چرا بیچاره عوام را از نعمات پروردگار عالم محروم می سازید؟ چرا از ترس جهنم او را نمی گذارید که با سایر ملل ملاقات کرده علوم و صنایع یاد بگیرد؟ دنیا محل اقتباس است. شما به واسطه این پوچی ها نمی گذارید که بیچاره عوام از نعمات الهی برخوردار شود: نغمه پردازی مکن، حرام است! به نغمات گوش مده، حرام است! نغمات یاد مگیر، حرام است! تیاتر یعنی تماشاخانه مساز، حرام است! به تیاتر مرو، حرام است! رقص مکن، مکروه است! به رقص تماشا مکن، مکروه است! ساز مزن، حرام است! شطرنج مپاز، حرام است! تصویر مکش، حرام است!»

و چند سطر بعد می نویسد:

«آیا کدام مسلمان است که فقط از بیم جهنم مال مردم را وقتی که به دستش افتد، نخورد و هنگامی که بچه بی ریش دچارش گردد، دست به او نزند و به دختر و زن مردم در حین فرصت معترض نشود؟... جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان از معتقدان به جهنم به ظهور می رسند...»

او نخستین فرد در تاریخ بیداری ایرانیان است که از «ناسیوالیسم ایرانی» در قالبی جدید صحبت میکند و با افتخار به تاریخ قبل از اسلام ایران استشهاد می نماید. در تعریف «میهن دوستی» مینویسد:

«پاتریوت عبارت از آن کسی است که به جهت وطن پرستی و حب ملت از بذل مال و جان مضایقه نکرده، و به جهت منافع و آزادی وطن و ملت خود سعی و جفاکش باشد. این حالت و خاصیت همیشه در مردان غیرتمند بروز می کند»

درستی نظریات او را اکنون ما ایرانیان با گوش و پوست خود تجربه می کنیم. اندیشه های آخوندزاده نه تنها در یکصد و پنجاه سال پیش متریقی و پیشرفته بود، بلکه هم اکنون نیز می تواند برای مبارزات ملی مفید و برای ایرانیان راهنمای مناسبی باشد. آخوندزاده چاره درد را در «رولوسیون» می دانست و منظور او از آن، برانداختن حکومت شاهان مستبد قاجار و قدرت روحانیون بود. او در تعریف انقلاب می نویسد:

«رولوسیون عبارت از آن چنان حالتی است که مردم از رفتار بی قانون و پادشاه دیسپوت و ظالم به ستوه آمده و به شورش اتفاق کرده او را رفع نموده به جهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند و پوچ بودن عقاید مذهبی را فهمیده بر مخالفت با علما برخاسته و برای خود بر حسب تجویز فیلسوفان موافق عقل، آیین تازه برگزینند.»

در مکتوبات از اتحاد ملت مینویسد که شاید امروز هم به آن محتاجیم «ای اهل ایران، اگر تو از نشنه آزادی و حقوق انسانیت خبردار می بودی، به اینگونه عبودیت (و بندگی) و به اینگونه رذالت متحمل نمی گشتی، طالب علم شده... وسایل اتفاق را دریافت می کردی، تو در عدد و استطاعت به مراتب از دیسپوت زیادتتری. برای تو فقط یکدلی و یک جهتی لازم

است. اگر این حالت یعنی اتفاق به تو میسر می شد برای خود فکری می کردی و خود را از عقاید پوچ (مذهبی) و ظلم دیسپوت نجات میدادی»

واژه «ملت» در همین زمانها وارد فرهنگ سیاسی ایران شد و شاید میرزا فتحعلی آخوندزاده از اولین کسانی ست که این واژه را با آگاهی استفاده میکند. ترکیبات لغوی گوناگونی از این واژه در آثار او دیده میشود. از آن جمله: «ملت پرستی»، «ملتی»، «وطن پرست»، «وطن دوستی و ملت پروری»، «حب ملت»، «غیرت ملت دوستی»، «ناموس ملتی»، «نشئه وطن دوستی و ملت پرستی»، «فرزندان ایران زمین»، و «ایران وطن مینو نشان ما».

او در یکصد و سست سال پیش مینویسد «عربهای برهنه و گرسنه» تمدن ایران را ویران ساختند و «سعادت اهل ایران را این راهزنان بر باد دادند» و عقاید اسلامی را مثنی «خیالات جفنگ و عقاید پوچ» برای ما به ارمغان آوردند. در مکتوبات چون زندیقی بی باک مینویسد:

«تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت... آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود، و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره از روی زمین مفقود، و رسوم ذمیه یعنی دیسپوتی (دیکتاتوری) را و دین خودشان را... در کشور ایران ثابت و برقرار کرده اند. معهذ ما گولان (فریب خوردگان)، این دشمنان نیاکان خودمان را و این دشمنان علم و هنر را بر خودمان اولیا (سرور و برتر) می شماریم به آن آرزوی ابلهانه که خداوند عالم در آخرت به شفاعت این خونخواران به ما جنت خواهد داد و آب سرد خواهد نوشانید. اگر در آخرت آب سرد هست، بهل، این خونخواران خودشان بنوشند که حسرت کش آن بودند. خداوند عالم درین دنیا خود ایشان را مستحق رحمت خود ندانسته مسکن ایشان را وادی دوزخ صفت و ذات الهب قرار داده، خوراک ایشان را از خنابس و عقارب کرده، یک جرعه آب سرد برایشان روا ندیده... افسوس از این نوع نادانی که ما داریم».

از مترقی ترین افکار میرزا فتحعلی آزادی زن و الغای تعدد زوجات و ایجاد مساوات کامل زن و مرد در همه حقوق اجتماعی است. از این نظر نیز پیشرو همه اندیشمندان دنیای اسلام بشمار میرود.

میرزا فتحعل آخوندزاده چون ملحدی اصلاح ناپذیر مینویسد یک عمر دیندار بودیم چه طرفی بستیم، «یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم» قرنها «با دین و مذهب و با اعتقاد و ایمان زندگانی کرده ایم... یک چند نیز برای امتحان بی دین و بی مذهب و بی اعتقاد و بی ایمان، با معرفت و فیلسوفیت تعیش بکنیم تا ببینیم که حالت ما بدتر می شود یا بهتر. اگر بدتر شد باز رجوع به عقاید سابقه تعذر (مانعی) نخواهد داشت»

آخوندزاده حکام و ملایان زمان خود را مشترک المنافع می دانست و آثارش سرشار از اندیشه های ترقی خواهانه و آزادی خواهانه و انتقاد از استبداد و سنت گرایی است.

در همین روزگار، ایرانی دیگری که مجبور به ترک میهن خود شده بود و در غربت زندگی می کرد، تحت تاثیر فرهنگ محل اقامت خود در برابر سنت گرایی قد علم کرد. عبدالرحیم معروف به طالبوف تبریزی (1830-1909) در جوانی برای کسب معاش به قفقازیه رفت و در آنجا از طریق زبان روسی به اندیشه ها و آگاهیهای نو دست یافت. طالبوف مسائل و مشکلات جامعه ایران را به خوبی می شناخت و با دردهای وطنش آشنا بود. او در معنی «آزادی» و حدود آن، از فواید «علم» و

«سیویل‌زاسیون» می نوشت و به گفته خودش «هر چه می گوید و می نویسد اصلاح معایب وطن است». طالبوف پیرامون ملایان که سرسخت ترین مخالفان آزادی و ترقی بودند در کتاب «مسائل الحیات» می نویسد:

«اکثر آنان که در ایران هستند، ملاکنند، محتکرند، آشوب را دوست دارند، غوغای رجاله را می پسندند و صدای نعلین را می پرستند. از سی تا پنجاه هزار تومان دخل املاک سالانه دارند...»

پیرامون بازاریان و تجار می نویسد:

«تجار فجارند [تبهکارند]، جز ترویج فروش مال اجاتب یا انبارکردن حبوبات از این طبقه فایده ای به حال ملت نیست».

آثار عبدالرحیم طالبوف تبریزی از سوی ملایان تحریم شد و وی را تکفیر به زندقه کردند. کتاب «مسالك المحسنين» شامل اندیشه های فلسفی و نقد اجتماعی اوست و در خصوص آزادی انسان و جامعه مدنی فراوان نوشته است. حتا قانون اساسی ژاپن را که حکومتی مشروطه پیدا کرده بود به فارسی ترجمه کرد. طالبوف در این کتاب به آراء و اندیشه های استوارت میل که در زمان او به زبان روسی موجود بود، توجه ویژه داشت. کتاب «احمد» که به فرزند خیالی خود نوشته است در واقع تقلیدی از کتاب «امیل» اثر ژان ژاک روسو است (18)

یکی دیگر از منادیان آزادی، حاج زین العابدین مراغه ای (1840-1910) است. پدر وی از کردهای ساوجبلاغ (مهاباد) بود. مراغه ای چند سالی به مکتب رفت و مدتی هم در شهرهای اردبیل و مراغه به کسب و تجارت مشغول بود. سپس به شهر تفلیس پایتخت گرجستان نقل مکان کرد و به تابعیت روسیه درآمد. حاج زین العابدین مراغه ای سرانجام به استانبول رفت و پس از ترک تابعیت روس تا آخر عمر در آن شهر زندگی کرد. در آنجا با روزنامه «شمس» استانبول همکاری می کرد و برای «حبل المتین» نیز مقالاتی می نوشت. مهم ترین اثر او «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» در سه جلد است. نام مولف این کتاب تا دوازده سال معلوم نبود و از ترس نامی از نویسنده کتاب برده نشده بود و عده ای کتاب را به خود نسبت می دادند که مورد پیگرد و دستگیری قرار می گرفتند. در جلد سوم که پس از پیروزی انقلاب مشروطه منتشر شد، نام نویسنده کتاب معلوم گشت و مردم تازه فهمیدند که این کتاب ارزشمند اثر یک تاجر ایرانی ساکن استانبول است.

و اما موضوع کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیگ»:

ابراهیم بیگ قهرمان داستان، فرزند یکی از تجار بزرگ آذربایجان است که پنجاه سال دور از وطن در مصر زندگی کرده و پسری دارد که در زمان فوت به او وصیت می کند که به مسافرت رود تا نیک و بد را دریابد. به هر روی، ابراهیم بیگ پس از دیدن شهرهای زیاد وارد ایران می شود. او فقر و بدبختی ایرانیان و بی خبری عمال حکومت را می بیند و با استادی و مهارت به شرح سیاحت خود می پردازد.

هنگامی که ابراهیم بیگ به ایران وارد می شود، از کالسکه پایین می آید و میگوید: «مشتی از آن خاک پاک را برداشتم و بوسیده و بوییده و بر دیدگان مالیدم... (با دیدگانی نمناک می گوید) شکر خدای را که دیدارت به من ارزانی شد و دیده به

دیدار توام روشنایی گرفت... اگر دولت ایران دولت بودی، در مملکت خود قانون و نظام و مساوات داشتی، رعیت را به حکام به قیمت حیوان فروختی. هر آینه ما متحمل تحکم بیگانگان نمی شدیم».

در راه وارد مسجدی می شود: «این مسجد دور تا دورش همه مدرسه طلاب نشین و در میان صحن، چشمه آب صافی است. تجدید وضو کرده داخل مسجد شدیم. دیدیم یک طرف آن مسجد عالی خریزه انبار کرده اند. از مشاهده آن حال چشم تیره شد. به سوی دیگر نگاه کرده دیدم دو نفر نشسته اند... (خطاب به خریزه فروش و شاگردش می گوید) مگر در شهر شما عالم نیست یا علمای این شهر از خدا نمی ترسند؟ چرا به منع این حالات ناگوار که سبب هتک حرمت اسلام و خلاف آیین مسلمانی است قیام نمی نمایند؟... خدایا این دردهای بی درمان را از کجا دوا جویم؟... آه اگر از پی امروز بود فردایی».

طالبوف در مقدمه جلد دوم همین کتاب خطاب به هم میهنانش می نویسد:

«هنگام آن رسیده که نیکان را نیک و بدان را به نام زشت و با نفرین یاد کنند و پس از این ملت هر نیک و بد را سنجیده و حاصل هر عمل را در صفحه تاریخ ملی به یادگار گذارند... تا حال در وطن عزیز ما این گونه مطالب نگاشته نیامده و کسی از حب وطن دم نزده... هر چه نوشته اند در سودای عشق و بلبل و گل و پروانه و شمع یا راجع به اظهار فضیلت مولف و مصنف یا مدح ممدوح غیرمستحق بوده... هموطنان ما بدانند که سودای عشق مجنون و لیلی و فرهاد و شیرین و محمود و ایاز که بین ادبا و شعرای ایران معروف و در نامه و چکامه های خود جز از آن سخن نمی دانند، عشقی دیگر نیز هست... ادبای ایران که در قلم و اظهار افکار با هنر هستند، بعد از این حب وطن را نظما و نثرا با کلمات واضحه و عبارات ساده به خاص و عام تفهیم نمایند...»

ابراهیم بیک، قهرمان تخیلی سیاحتنامه، در واقع از رویاها و آرزوهای زین العابدین مراغه ای سخن می گوید (19)

شورانگیزترین و شوقمندترین مبارز و نویسنده دلیر عصر بیداری ایرانیان میرزا آقاخان کرمانی (1850-1896) است. میرزا آقاخان در خانواده ای بسیار مذهبی در نزدیکی شهر کرمان به دنیا آمد و خواندن و نوشتن را در زادگاه خود آموخت و بعد در کرمان در مدارس طلاب دینی به تحصیل پرداخت. او با شیخ احمد روحی در همین دوران آشنا و رفیق شد که این رفاقت تا آخر عمر ادامه یافت و هر دو در یک روز به قتل رسیدند. میرزا آقاخان کرمانی از جور و ظلم حاکم کرمان به اصفهان و سپس به تهران کوچید و سرانجام به استانبول رفت. در آنجا با آثار طالبوف و آخوندزاده آشنا شد و با زین العابدین مراغه ای نیز مرادتی داشت. میرزا آقاخان در استانبول آثار فراوانی نوشت که برخی از آنها عبارتند از: «هشت بهشت» که شیخ احمد روحی نیز در آن نقش داشت، کتاب «هفتاد و دو ملت»، «انشاء الله و ماشاء الله»، «نامه باستان» و «آئینه سکندری». مهمترین آثار او «سه مکتوب» و «صد خطابه» هستند. میرزا آقاخان کرمانی یکی از جسورترین و بیباکترین ترقی خواهان و آزادی خواهان عصر بیداری ایرانیان است. میرزا آقاخان کرمانی را در 17 ژوئیه 1896، حدود یکصد و سه سال پیش، در باغ شمال تبریز همراه با شیخ احمد روحی و خبیرالملک سر بریدند.

میرزا آقاخان در رساله «انشاء الله و ماشاء الله» با طنزی عالمانه و دل انگیز می نویسد:

«علمای ما جغرافیای آسمان را وجب به وجب می دانند و جمیع کوچه ها و خانه های شهر جابلسا و جابلقا را نقشه برداشته اند اما از جغرافیای زمینی هیچ خبر ندارند. حتا شهر و دهات خودشان را مطلع نیستند و تاریخ جان به جان و اسامی ملائکه

سماوات و ارضین و هر چه در آتی واقع خواهد شد همه را خوب می دانند اما از تاریخ ملت خودشان یا ملل دیگر اصلا به گوششان چیزی نرسیده و نمی دانند. علت ترقی و تنزل امم دنیا در هر زمان چه بوده است؟ سبحان الله من جهل الجهلاء».

نقل آثار میرزا آقاخان در حوصله این گفتار نیست ولی بخشهایی از کتاب «سه مکتوب» که نامه های یک شاهزاده خیالی به نام کمال الدوله به یک شاهزاده خیالی دیگر به نام جلال الدوله است، در اینجا نقل می شود (20)

«کجايند شجاعان امت و مسلمانان با همت که نخست درخت ظلم و شجره خبیثه ستم را که میان ملت اسلام ریشه دار گردیده و تمام مسلمانان را سایه انداخته و خاتمه برانداز شده، از بیخ و بن برکنند و شجره طیبه عدالت... پایدار و برقرار سازند... هیئات، هیئات که این آرزو از اسلام با این مسلمانان بی غیرت، فکر و خیال، بلکه غیرممکن و محال است...»

«به درجه ای طبایع و اخلاق و خو و خون و عادت... ایرانیان را این کیش و آیین خلط عربی فاسد کرده که دیگر هیچ امید به بهبودی نمانده... ای جلال الدوله، به جان تو اگر یک جلد کتاب بحارالانوار را در هر ملتی انتشار بدهند و در دماغهای آنان این خرافات را استوار و ریشه دار دارند دیگر امید نجات از برای آن ملت مشکل و دشوار است...»

«هرگاه بخواهم کیفیات دین و آیین مسلمانان این عصر را با عصر حضرت رسالت مرتبت موازنت کنم ابدا مشابهت ندارد و به کلی اسلام از صورت اصلی و قیافه زیبای اولیه خویش به هیکل مهیب و شکل عجیب و غریب برگشته است که اسباب حیرت عقول و نفرت طبایع و وحشت نفوس و کراهت جبلت و فطرت هر کس شده. به عینه مانند دختر چهارده ساله که حسن و جمال و زیبایی و کمال و ثروت و دلربایی بی عدیل و بی نظیر بوده ولی حال به سن هشتاد سالگی رسیده و روی چون گل و یاسمین، بدل به مشتی کرچ [چروک عمیق] و چین شده و آن قد سروآسا چون کمان دو تا و فقرات پشتش از هم خزیده، مانند سنگپشت خمیده، آن لطافت و حسن و رشادت و جمال و کیاست به کثافت و حماقت و زشتی و خرافت و سستی و کسالت تبدیل یافته و آن جذبه جلال و عنج و دلال و کمال مال به نفرت و گدایی و ذلت و بینوایی منتقل شده است... و امت اسلام... امروز اردل و اذل [پست و خوارتر از] تمام امم و ملل و مذاهب و مخل عالم است...»

پیدایش نهضت فکری ترقی خواهی و آزادی خواهی تاثیر اساسی در بیداری ایرانیان داشت و موجب پیدایش تفکر مشروطه خواهی و سرانجام انقلاب مشروطیت در ایران شد.

انقلاب مشروطیت بازتاب و میوه شیرین تلاشهای آزادی خواهان و ترقی خواهان در ایران و خارج از ایران بود. مبارزه ای بود علیه فرهنگ سنتی دینی و استبداد شاهان قاجاریه. بنیان فلسفه سیاسی مشروطیت نه فکر ناب ایرانی بود و نه با شریعت و مذهب همخوانی داشت، بلکه حتا از بنیان با آن در تعارض بود. در همین دوران بود که ملایان قشری به استناد قرآن و حدیث و روایت رسالاتی علیه ترقی خواهی و آزادی خواهی نوشتند که باید جداگانه به آنها پرداخت. سید محمد طباطبایی مجتهد که به یاری آزادی خواهان برخاسته بود، اعتراف می کند: «ما ممالک مشروطه را که خودمان ندیده بودیم، ولی آنچه شنیده بودیم و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده به ما گفتند مشروطه موجب امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق و عشقی حاصل نموده تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار سازیم...»

در این گفتار تنها بخشهای کوتاهی از آثار نویسندگانی یادشده که در آثار نویسندگان بعد از خود تاثیر عمیقی بر جای گذاشتند. ادبیات عصر بیداری ایرانیان با اینان پایان نمی گیرد. تنها اینان نبودند که نوشتند و یا سر در راه آرمانهای ترقی خواهانه دادند. تا به امروز نیز کسانی مانند مستشارالدوله، میرزا آقا تبریزی نمایشنامه نویس، میرزا حبیب اصفهانی مترجم

حاجی بابا، سید جمال واعظ اصفهانی از مولفین کتاب «رویای صادق»؛ شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی، دهخدا و دیگران و نشریاتی مانند ملانصرالدین، صابر، نسیم شمال، صور اسرافیل، حبل المتین، شاعرانی چون لاهوتی، عارف، فرخی یزدی و ایرج میرزا، پژوهندگان و نویسندگانی مانند ذبیح بهروز، صادق هدایت، احمد کسروی، علی دشتی و شجاع الدین شفا و بسیاری کسان دیگر هر کدام نقش عمیقی در مبارزه با خرافات و جهل و بیسوادی حک کرده و ادبیات بیداری ایرانیان را بارور و غنی نموده اند.

در این گفتار از احزاب ملی و سوسیالیست و میهن پرست سخنی نگفتیم. از روزنامه ها و شب نامه های عصر بیداری ایرانیان که در خارج و داخل کشور منتشر شده سخنی نگفتیم. از سندیکاها و کارگری و تشکلهای فرهنگی سخنی نگفتیم. از شاهزادگان و درباریانی که تمایل به ترقی و تجدد نشان می دادند سخنی نگفتیم. از نقش تجار و فنودالها، از نقش روحانیون و آثار آنان در مخالفت با تجدد طلبی و آزادی خواهی سخنی نگفتیم. از نقش روس و انگلیس و تاثیر مخرب کشورهای خارجی در جنبش بیداری ایرانیان نیز سخنی نگفتیم چرا که هر کدام از این فصول نیازمند یک بررسی جداگانه است.

bahramchoubine@hotmail.com

آلمان 26-03-2005

1- نگاه کنید به کتاب پژوهشی در اساطیر ایران؛ مهرداد بهار؛ انتشارات طوس؛ چاپ اول 1362؛ تهران

2- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، از محمد جواد مشکور، کتابفروشی اشراقی، تهران؛ الفرق بین الفرق از عبدالقاهر بغدادی، ترجمه محمد جواد مشکور، ملل و نهل از امام شهرستانی؛ دبستان مذاهب از کیخسرو اسفندیار، انتشارات مطهری

3- نگاه کنید به آثار دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشگاه تهران

4- ایران در برخورد با استعمارگران؛ دکتر سیدتقی نصر؛ شرکت مولفان و مترجمان ایران؛ تهران

5- مآثر السلطانیة، از عبدالرزاق دنبلی، به کوشش افشار، تهران، ابن سینا 1351 و روضة الصفای ناصری جلد دهم. کتاب رسائل مشروطیت

6- تاریخ نو؛ شاهزاده جهانگیر میرزا

7- تاریخ نو صفحه 88

8- تاریخ نو 88

9- روضة الصفای، جلد نهم ص 675

10- روضة الصفای ص 676 و تاریخ نو

11- تاریخ نو 92

12- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، سعید نفیسی، جلد دوم صفحه 144

13- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، از شاهزاده نادر میرزا، چاپ اقبال، تهران 1323 قمری، صفحه 109 و 110

14-امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صفحه 428 و 429 . همچنین به جلد سوم «ناسخالتواریخ» خانم شیل در خاطرات خود به همین قضیه مفصلاً آورده است.

15-ایران در راهیابی فرهنگی؛ هما ناطق؛ چاپ خارج از کشور

16-عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران؛ ابراهیم تیموری

تاریخ سانسور در مطبوعات ایران؛ گوئل کهن؛ انتشارات آگاه؛ 1362 تهران

17-اندیشه ترقی و حکومت قانون در ایران؛ فریدون آدمیت؛ انتشارات خوارزمی

فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران؛ فریدون آدمیت؛ انتشارات پیام

18-از صبا تا نیما؛ یحیی آریانپور؛ شرکت سهامی کتابهای جیبی؛ تهران 1351

نگاه کنید به آثار طالبوف تبریزی

19-سیاحتنامه ابراهیم بیک؛ زین العابدین مراغه ای؛ انتشارات اسفار؛ تهران 1364

20-سه مکتوب؛ میرزا آقاخان کرمانی؛ به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه؛ چاپ خارج از کشور

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi>